

بنابراین سیره متشرعه «بالمعنی الاخص کاشفٌ عن حکم الشرع فحجة فی الفقه و اما الاساس الثانی» و صلی الله علی محمد.

جلسه ۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در این بود که اگر سیره متشرعه بر یک امری قرار گرفت آن هم به نحو اول یعنی در یک امری که هیچ منشأ عقلایی برای آن متصور نیست، آیا این سیره کاشف هست از این که رأی معصوم و رأی شارع هم همین است و ما می توانیم به سیره متشرعه در این صورت استناد کنیم برای اثبات حکم شرعی یا نه؟ گفته شد که بله کاشف هست و می توانیم استناد کنیم لوجوه ثلاثه. راه اول برهان اِنّی بود که از راه برهان اِنّی و کشف معلول از علت کشف می کنیم که نظر شارع مقدس هم همین است که سیره متشرعه بر آن قرار گرفته.

راه دوم عبارت است از این که همان راهی که برای حجیت سیره عقلاییه گفتیم همان راه در این جا هم وجود دارد. و آن این است که در مورد سیره عقلاییه چه می گفتیم؟ می گفتیم که اگر عقلای عالم بما هم عقلاء نه بما هم متشرعه، اگر عقلای عالم یک سیره ای را داشتند یک روشی راداشتند و این روش در مرآء و منظر معصوم علیه السلام بود و معصوم سکوت فرمود، ردع نفرمود این کاشف است از این که قبول دارد آن روش را و بر طبق آن و مناسب با آن روش حکم جعل فرموده. مثلاً اگر دیدیم که عقلای عالم توی معاملات شان اگر مغبون بشوند، کلاه سرشان برود برای خودشان حق به هم زدن معامله قائل هستند، خیار غبن برای خودشان قائل هستند، اگر دیدیم عقلای عالم این جوری هستند و شارع هیچی نفرموده که نه حق ندارید معامله را به هم بزیند معلوم می شود او هم خیار غبن را قبول دارد. حالا یا همان شکلی که در عرف هست جعل حکم فرموده، مثلاً اگر عرف می گوید حق به هم زدن داری شارع

هم ممکن است همین حکم را جعل کند بگوید حق به هم زدن دارید، اگر عرف بگوید نه حق نیست، جایز است به هم بزنی، شارع هم ممکن است همین را جعل کند بگوید جایز است. یا نه او می‌گوید جایز است شارع می‌گوید حق، او می‌گوید حق، شارع ممکن است بگوید جایز، ولی تناسب با هم دیگر دارند که فرق حکم با حق این است که اگر حق باشد به ورثه منتقل می‌شود، اگر حکم باشد مثلاً به ورثه منتقل نمی‌شود، این‌ها آثاری است که بر این‌... علی‌ای حال... حالا چرا از سکوت شارع این مطلب در می‌آید؟ وجوه هجده گانه‌ای گفته شده که هفت هشت ده تای آن در این کتاب ذکر شده در بحث بنای عقلاء، بقیه‌اش هم در الرائد بحث شده و گفته شده. همان وجوه این جا هم هست، بالاخره می‌گوییم این آدم‌هایی که متشرع هستند حالا به تشریح‌شان هم کار نداریم بالاخره کار این‌ها در مرآء و منظر معصوم هست یا نیست؟ خب اگر قبول ندارد خب باید رد کند، همین جور که اگر عقلاء کاری می‌کردند که قبول نداشت باید رد می‌فرمود، این جا هم که متشرع دارند کاری می‌کنند اگر قبول ندارد به طریق اولی حتی باید گفت رد، چون آن جا شاید قبول نکنند، اما این‌ها که متشرع هستند قبول می‌کنند، زمینه برای پذیرش فراهم‌تر است. پس اگر قبول ندارد باید رد کند، اگر می‌بینید... مثلاً امام صادق سلام الله علیه مثلاً می‌بینند که همه متشرع زمان‌شان نماز صبح را جهری می‌خوانند و هیچ حرفی نمی‌زند، معلوم می‌شود جهر خواندن در نماز صبح صحیح است و الا باید سکوت نمی‌فرمود و می‌فرماید باید اخفاتی بخوانید. پس این هم راه دوم است که راه صحیحی است.

«و أما القسم الثاني» صفحه ۱۳۲. «و أما القسم الثاني».... بیخشید «و أما الاساس الثاني فیبانه و کیفیتة تقریره موافق» لما مرّ فی البحث عن حجیة سیرة العقلائیة» این موافق با همان است که آن جا گفته شد. طابق النعل بالنعل آن‌هایی که آن جا گفتیم این جا هم جاری می‌شود.

س:؟؟ اگر بخواهیم پاسخ بدهیم...

ج: این سؤال و جواب‌ها دیگه مال آن جاست، گفتیم همه آن‌هایی که آن جا گفتیم این جا جاری می‌شود.

«و أما الاساس الثالث» برای حجیت سیره متشرع. اساس ثالث چیه؟ این بود که اخبار متشرع از این که موضع شارع، موقف شارع و حکم شارع همین است که ما داریم عمل می‌کنیم. ما دو جور شهادت و اخبار داریم، یکی شهادت و اخبار لفظی و یکی اخبار و شهادت عملی. مثلاً یک وقتی دو تا عادل می‌آیند می‌گویند زید عادل است صلّ خلفه، خب این شهادت لفظی است. یک وقت ما می‌بینیم به جای این که بیایند بگویند می‌بینیم خودشان اقتداء

می‌کنند نمازشان را هم اعاده نمی‌کنند. این می‌شود شهادت عملی آن‌ها بر این که این زید عادل است. و همان طور که شهادت لفظی حجت است شهادت عملی هم حجت است الا جایی که خراج بالدلیل، که شارع فرموده باشد نه، و الا شهادت عملی هم كالشهادة الفظیة حجت است.

حالا گفته می‌شود وقتی همه متشرعه دارند یک کاری را انجام می‌دهند به عنوان شرع، به عنوان شرع یک کاری را دارند انجام می‌دهند خب آیا این شهادت عملی آن‌ها این نیست که شارع این را می‌گوید؟ اگر همه‌شان نماز صبح را جهرأ می‌خوانند، اگر همه‌شان می‌بینیم مثلاً بر میت، نماز میت می‌خوانند و دفن می‌کنند، مقید هستند به عنوان دین این کار را بکنند، آیا این شهادت عملی آن‌ها بر این نیست که شارع چنین حرفی را زده فلذا ما عمل می‌کنیم؟ این شهادت عملی است. پس از راه شهادت عملی هم می‌توانیم بگوییم که سیره متشرعه حجت است و کاشف از قول معصوم است. چه فرقی می‌کند که دو عادل بیابند بگویند شارع این را فرموده، امام صادق سلام الله علیه این را فرموده یا به عمل‌شان این شهادت را برای دیگران بدهند؟ پس بنابراین این هم راه خوبی است برای این که ما بگوییم سیره متشرعه حجة^۱.

س: شهادت عملی شامل موضوع که نمی‌شود؟؟؟

ج: چرا. گاهی شهادت بقیه را می‌فهمیم از عمل‌شان که ملتزم هستند یعنی جوری عمل می‌کنند که التزام مثل وجوب دارند و اگر کسی نکند به آن، او را مؤاخذه می‌کنند، او را نهی از منکر می‌کنند می‌گویند چرا انجام ندادی، پس معلوم است این‌ها دارند شهادت عملی می‌دهند بر لزوم.

«و إما الأساس الثالث» که اساس ثالث این بود «الثالث الاخبار و الشهادة العملية». «و أما الأساس الثالث و بیانه أن هذا الالتزام العملي من الكل أو الجلل» کل یا جلّ که در تعریف سیره متشرعه مأخوذ بود که همه متشرعه یا جل آن‌ها. «أن هذا الالتزام العملي من الكل أو الجلل في هذا الامر الحسي الشرعي» که این هم نکته دارد. در این کار حسی شرعی، چون شهادت در امر حسی معتبر است نه در امر حدسی، فلذا دو تا عادل بیابند شهادت بدهند که حکم شارع این است بالاجتهاد، حجت نیست مگر برای مقلدین او. شیخ انصاری و صاحب شرایع شهادت می‌دهند به این که حکم خدا مثلاً این است که در این جا سجده سهو لازم است. چون آن امر حدسی است، اجتهاد امر

حدسی است، اما امر حسی یعنی ما با گوش‌هایمان شنیدیم که امام صادق این را فرمود، یا این کار را کرد، این‌ها شهادت حسی است، در باب شهادت حسی، خبر چه لفظی باشد چه عملی باشد حجت است.

«اخبار و شهادة و عملية منهم» یعنی من المشرعه من الكل أو الجمل، «على الموقف الشرعي» شهادت است بر این که موقف شارع و نظر شارع این است. «و هذا حجة إما من باب حجية اخبار الثقات و لو كانت عملية من جهة العلم بوجود الثقات و الاتقیاء بین هؤلاء المشرعين»

س:؟؟

ج: چرا؟

س: چون؟؟؟ به ظن است، این سیره که از باب حجیت خبر ثقه باشد، مثل یک؟؟؟ خبر عمل می‌کند.

ج: مگر شما در علم اصول به خبر ثقه اتکا نمی‌کنید؟

س: چرا، ولی خودش دلیل حجیت خبر ثقه نمی‌تواند باشد.

ج: بله درسته...

س: شما از قبل؟؟ که معارف را هم...

ج: ما حجیت خبر واحد را یا شهادت عملی را، یا شهادت لفظی را از یک جای دیگر ثابت کردیم نه به سیره متشرعه. با یک سیره دیگر، مثلاً با سیره عقلاء ثابت کردیم حالا با آن سیره متشرعه را اثبات می‌کنیم. یا از راه کتاب اثبات کردیم حالا سیره متشرعه را.. بنابراین؟؟؟ وجود دارد.

س: حاج آقا عمل کثیر همیشه کاشف از شهادت حسی نیست ممکن است کسی پشت سر کسی نماز بخواند اما شهادت به عدالت او ندهد، خب این ممکن است از اجتهادش است یعنی همیشه کاشف از حس نیست عمل یک شخص.

ج: عرض می‌کنم به این که معمولاً شهادت در جایی که امری محتمل الحس و الحدس باشد و احتمال می‌دهیم که مخبر از راه حدس دارد این را می‌گوید یا از راه حس دارد می‌گوید و راه حسی هم یک راه عقلایی متعارف

غیرنیشقولی باشد. این جاها عقلاء می پذیرند. الان یک کسی دارد می گوید به شما خبر می دهد می گوید که فرض کنید خیابان فلان جا بسته است. آدم تقه ای هم هست، شما دو احتمال می دهید یکی این که واقعاً رفته آن جا دیده یا از کسانی شنیده، یکی هم این است که نشسته محاسبه کرده گفته امروز ترافیک خیلی است، یک صغری و کبری هایی به هم وصل کرده گفته امروز ترافیک خیلی است، آن راه هم راه شاهراهی است که فلان است حتماً نیروی انتظامی آن جا را بسته. این می شود حدسی. خب شما وقتی می آید اخبار می کند که آقا آن جا بسته شد از او سؤال می کنید که شما با استدلال داری می گویی و حدس می زنی؟ نه، تا ثابت نشود حدس زده می پذیری. علاوه بر این که وقتی جل متشرعه یا کل متشرعه یک چیزی را می گویند این احتمال این که همه این ها حدس زده باشند، نشنیده باشند، خودشان نشسته باشند یک صغری و کبری هایی با این که صلاحیتش را ندارند، اصلاً به ذهن آن... فقهاء که فقط نیستند، کل متشرعه است، پس از این آدم می فهمد که حدس نبوده. خب حالا استدلال این است می گویم وقتی کل متشرعه یا جل متشرعه می آید این حرف را می زنند توی این ها تقه پیدا نمی شود؟ توی این ها عادل پیدا نمی شود؟ حتماً تقه توی آن هست، حتماً عادل توی آن هست. پس بنابراین می فهمیم اقلاً دو تا عادل توی این ها هست که این حرف را دارد می زند.

س: نفهمیدیم آخرش حجیت خبر تقه شد یا حجیت بینّه؟

ج: نه، حجیت خبر تقه است، بینّه هم هست، هر دو هست.

پس ما چون علم داریم که در این کل یا در این جل بالاخره آدم تقه وجود دارد... خدا رحمت، نماز مرحوم آقای زنجانی را، آقای آسید احمد زنجانی، کثیراً ما... توی مدرسه فیضیه ایشان ظهرها نماز می خواند. کثیراً ما یک آقای بلند می شد می ایستاد طلاق می داد، چند تا طلاق. می گفت بالاخره توی این جمعیت که نمی شود عادل نباشد که، یکی آقای زنجانی، بقیه اش هم بعضی از مأمومین. یا مرحوم آقای آشیخ جواد تبریزی قدس سره در درس گاهی قبل از این که شروع به بحث بکنند یک طلاق اهداء می کرد. خب این همه طلبه در درس نشسته که نمی شود عادل نباشد. اگر همه شان عادل نباشند لاقلاً بعضی از آن ها عادل هستند. خب علم داریم که عادل توی آن ها هست.

س: ??

ج: نه، وقتی وکالت دارد، وکالت می دهد، مثلاً به آقای تبریزی وکالت داده گفته آقا شما طلاق را اجرا کنید، آن کسی را که خودش عادل می داند دیگه. علاوه بر این که آن‌ها مطمئن هستند کسی که ایشان عادل می داند آن‌ها هم عادل می دانند.

خب این یک راه. پس «و هذا حجةٌ إما من باب حجية اخبار الثقات» ولو این که آن اخبار ثقات چی باشد؟ عملیه باشد. خب آقا از کجا می دانید که ثقه‌ای وجود دارد؟ «من جهة العلم بوجود الثقات و الاتقیاء بین هؤلاء المتشرعین» و یا این که «من باب تواتر الموجب للقطع أو الاطمینان بالبیان المذكور فی بحث التواتر» بابا جل متشرعه دارند می گویند، کل متشرعه دارند می گویند. پس بنابراین حتماً چیه؟ تواتر قائم بر این مسأله است. یکی دو تا که نیستند. پس از باب تواتر که تواتر یا موجب اطمینان می شود اگر دست پایین بگیریم یا موجب قطع می شود که بسیاری از اوقات این چنینی است. حالا چرا تواتر موجب اطمینان و یا موجب قطع می شود؟ بما ذکر در بحث تواتر که بیان اجمالی این که تواتر موجب اطمینان یا قطع می شود عبارت است از حساب احتمالات. حساب احتمالات که در ریاضیات گفته می شود این زیربنای این است که تواتر قطع می آورد. مثلاً حالا یک توضیح مختصری عرض بکنم. هر کدام از این مخبرین وقتی اخبار می کنند از یک واقعه‌ای، خب یک درصدی از این که شاید راست بگوید، مثلاً یک درصد احتمال می دهیم راست بگوید، نود و نه درصد فرض کن احتمال می دهیم کذب دارد می گوید، یا این که اشتباه دارد می کند، سهو می کند. ولی خب بالاخره حرفش یک درصدی از احتمال مطابقت با واقع را ایجاد می کند. دومی وقتی می گوید، دومی که با اولی هیچ ربطی ندارد که بگوییم با هم نشستند یک خبری را ساختند می خواهد پخش بکنند. دومی باشد که با اولی هیچ ربطی ندارد. وقتی دومی می گوید خب این یک احتمال مطابقت با واقع برای این درست می شود، از آن احتمالات خطا یک کمی کم می شود. وقتی سومی می گوید احتمال مطابقت بیشتر می شود، احتمال خطا کمتر می شود. همین جور هی اضافه که می شود، اضافه که می شود، اضافه که می شود، به تناسب این که چقدر اضافه می شود و آن‌هایی که اضافه می شوند چه جور آدم‌هایی هستند. هی احتمال خطاها کاهش پیدا می کند، کاهش پیدا می کند احتمال مطابقت‌ها افزایش پیدا می کند حالا یک وقت این افزایش تا جایی می رسد که انسان یقین پیدا می کند یعنی احتمال خطا صفر و افزایش صد درصد، گاهی هم نه، حالا یک درصد کمی باقی می ماند. اگر درصد کمی باقی ماند می شود اطمینان، اگر نه به طور کلی از بین رفت احتمال خطا و این‌ها قطع می شود. و اگر قطع آمد که خب قطع دیگر حجت است. اگر اطمینان هم آمد اطمینان هم حجت عقلایی است و

شارع ردع نفرموده بلکه همان طور که بارها عرض شده واژه علم در کتاب و سنت به حسب مبنای بزرگانی مثل آقای نائینی و بعضی بزرگان دیگر شامل اطمینان هم می‌شود. معنای علم، قطع صد درصد فلسفی نیست، بلکه عبارت است از امر جامعی بین آن و بین اطمینان.

س: ببخشید حساب احتمالات؟؟؟ بالاخره آخرش یک ذره‌ای باقی می‌ماند.

ج: بله، لمن کان کثیر الشک و الوسواس و الا نه، آدم متعارف این جوری نیست، برای او یقین می‌آورد. بله به حساب... ولی آن‌ها مال آدم متعارف نیست، برای آدم متعارف یقین حاصل می‌شود.

س: ?? نیاز نیست ???

ج: نه لازم نیست.

س: چون این شهادتی که دارند می‌دهند باید؟؟؟

ج: نه، لازم نیست، خبر ثقه حجت است احتمال هرچه می‌خواهید بدهید.

س: ??? کاشف باشد از نظر مفهوم، این شهادت عملی و این‌ها، اگر کاشف باشد..

ج: کاشف قطعی که نمی‌خواهد باشد. ببینید شهادت که دارد می‌دهد اتگر تواتر شد که خب این قطع و اطمینان می‌آورد، اگر نه، حجیت تعدی دارد، نمی‌خواهیم حجیت صد درصد. مثل خبر ثقه است، اگر الان زراره بیاید بگوید که امام صادق این مطلب را فرموده است نمی‌پذیریم؟ حالا می‌دانیم توی این جمعیت زراره‌ها است که دارد این حرف را می‌زند. ده تا زراره، بیست تا زراره حداقل که وجود دارد، خب دارند این حرف را می‌زنند. این جا دیگر بنابر اساس ثانی قطع و اطمینان نیست، ببخشید اساس ثالث. اگر راه اول را برویم که خبر ثقه است، نه، حجیت تعدیه دارد. اگر تواتر شد البته.

خب این راجع به قسم اول که قسم اول این بود که هیچ منشأ عقلایی ندارد. قسم ثانی از سیره متشرعه این است که این سیره در اصل پیدایش منشأ عقلایی دارد، اما استدامه آن و عمل به آن در شریعت به عنوان این که شارع قبول دارد انجام شده. آیا این قسم هم حجت است، می‌توانیم با این هم نظر شارع را کشف بکنیم؟ مثلاً همان طور که قبلاً مثال زدیم، اعتماد عقلاء به خبر ثقه این ریشه عقلایی دارد، ربطی به شرع ندارد اصل آن. مردم عالم در کارهای

روزمره خودشان به حرف آدم معتمد و ثقه که تعمد در کذب ندارد و دارای ضبط متعارف است، کثیر النسیان نیست، کثیر الخطاء نیست. ثقه یعنی این، ثقه یعنی آدمی که تعمد در کذب ندارد و از نظر دریافت مسائل و تحفظ بر آن کثیر الخطاء، کثیر النسیان و امثال ذلک نیست، به او می‌گوییم ثقه. بنای عقلای عالم حتی آن‌هایی که متدین نیستند، اصلاً به دینی ملتزم نیستند توی امور شخصی و زندگی به حرف چنین آدم‌هایی اعتماد می‌کنند. چرا؟ فلسفه‌اش هم این است؛ می‌گویند اگر این کار نکنیم و همه جا بخواهیم دنبال این برویم که خودمان یقین پیدا کنیم، علم پیدا کنیم زندگی مختل می‌شود، براساس این مصلحت گفتند ریسک‌های غفلت و خطا و این‌ها را هم می‌پذیریم، گاهی ممکن است پیش بیاید، خطا بکند، ولی اگر بخواهیم بر این‌ها... به خاطر این احتمالات به خبر ثقه عمل نکنیم زندگی مختل می‌شود. مثلاً همه بگویند آقا ما چون احتمال می‌دهیم خلبان سکنه کند، راننده سکنه کند، سوار ماشین باید نشویم. در این احتمال را که نمی‌شود بست. دو تا خلبان هم باشند، کمک خلبان هم باشد شاید هر دو با هم سکنه کردند، برهانی که بر علیه آن نداریم. این راننده شاید سکنه کرد، وسط رانندگی با سرعت کذا دارد می‌رود سکنه کرد، پس سوار ماشین نشویم. نه، می‌گویند این ریسک‌ها را باید پذیرفت. چون اگر بخواهیم نپذیریم چه می‌شود؟ زندگی مختل می‌شود. فلذا عقلای عالم با این فلسفه به خبر ثقه اعتماد می‌کنند صرف نظر از شریعت و تشریح و امثال ذلک. حالا یا عقلای عالم به مراجعه به متخصصین در فنون مختلف اعتماد می‌کنند چون هر کسی بخواهد خودش برود متخصص اموری که در زندگی نیاز هست بشود که نمی‌شود. پس بنابراین می‌گویند بله این ریسک را می‌پذیریم شاید این پزشک اشتباه بکند، شاید موجب مرگ من بشود اصلاً در اثر اشتباهش. ولی این احتمالات را اعتنا نمی‌کنند. پس مراجعه به متخصص و به عبارت دیگر تقلید یک امر عقلایی است، یک سیره عقلایی در ابناء عالم هست؛ تقلید که حالا این افرادی که به تقلید مناقشه می‌کنند و این‌ها توجه ندارند. تقلید یعنی مراجعه به متخصص که شما در همه امورتان این را دارید. خب این یک امر عقلایی است، فلسفه درستی هم دارد. حالا بعد می‌بینیم این عقلاء وقتی متدین می‌شوند و دین را قبول می‌کنند، قانع می‌شوند که اسلام حق است، باید به احکام اسلام عمل کرد، اگر خودشان را همین جور رها کنیم.. این‌ها می‌آیند توی دین هم چه کار می‌کنند؟ همان روش آن جا را عمل می‌کنند یعنی برای دریافت احکام این دین به آدم‌هایی که به آن‌ها اعتماد دارند مراجعه می‌کنند. و هم چنین اگر آدم‌هایی که مستقیماً نمی‌توانند، به فقهاء مراجعه می‌کنند، به عنوان متخصص تقلید می‌کنند. اما دیگر الان می‌بینیم تقلید کردن‌شان یا به خبر ثقه عمل کردن‌شان براساس تشریح‌شان است، ولو این که این ریشه عقلایی هم داشت اما در ادامه و در این که در حوزه شرع دارند اعتماد می‌کنند، براساس تشریح‌شان است.

سؤال این است؛ آیا این سیره متشرعه هم کشف می‌کند از این که ما بگوییم تقلید پس شرعاً جایز است؟ یا بگوییم خبر ثقه.. اعتماد کنیم به سیره متشرعه بگوییم خبر ثقه... می‌فرمایند که بله. بالاخره این سیره متشرعه هم به همان نحوی که توضیح دادیم در آن‌ها انجام می‌شود.

«و أما القسم الثاني»...

س: احراز این که سیره متشرعه...

ج: حالا یک مقداری هم صبر کنید ما تطبیق عبارتی هم بکنیم لو بقی سؤال آن وقت در خدمت شما هستیم.

«و أما القسم الثاني: أى السيرة الناشئة استمرارها عن التشريع» استمرار آن ناشی از تشريع است نه حدوث آن، حدوث آن جهات عقلایی دارد. «فالصحيح امکان بنا حجیته على الاساس الثاني و الثالث المتقدمين فى القسم الاول» این را می‌توانیم بگوییم حجت است براساس دوم و سوم. دوم چی بود؟ که همین امروز خواندیم. سیره عقلایی بگوییم بالاخره این در مرئی و منظر معصوم است ردع نکرده. سوم هم همین جور است که بالاخره این‌ها دارند شهادت عملی می‌دهند بر این که شارع این منهج را قبول دارد.

و اما راه اول که برهان اینی بود این جا می‌توانیم پیاده کنیم؟ «و أما اساس الاول فغاية ما يبين به أن نكات العقلانية و إن كانت موجودة فيه الا أن المفروض أن استمرار العمل على طبقها فى الشرعيات كان لإجل احراز الموقف الشرعى الملائم ولو من سكوت الشارع و عدم ردعه و احتمال الخطئ الجميع فى هذا الاحراز مع لحاظ معاصرتهم للمعصومين عليهم السلام فيما يزيد على ما تى سنة منفي بحسب حساب الاحتمالات»

می‌گوییم بله این جا هم می‌شود این جورى گفت، شبیه آن که آن جا تقرير کردیم این جا هم می‌شود گفت و آن این است که فرض این است که این‌ها بما آنها متشرعون دارند همان منهج عقلایی‌شان را این جا پیاده می‌کنند بما آنها متشرعون یعنی چی؟ یعنی با توجه به این که می‌خواهند کارهایشان براساس دین باشد، براساس ضوابط دینی باشد دارند این کار را می‌کنند. پس این‌ها باید به مجرد این که این دأب عقلایی‌شان بوده بسنده نکرده باشند. باید به دست آورده باشند که این شارع راضی است. ولو به چی فهمیده باشند که شارع راضی است؟ ولو به این که دیدند شارع ردع نفرموده. از این راه فهمیده باشند که شارع راضی است. پس چون این‌ها بما آنها متدینون، بما آنها می‌خواهند کارهایشان حتماً براساس دیدگاه شارع باشد پس می‌فهمیم که این‌ها تلقی از شارع کردند که این راه راه درستی

است که به خبر ثقه اعتماد کنند. یا تقلید از متخصص در فقه بکنند، این راه را از شارع فهمیدند که شارع قبول دارد. خب معلوم می شود از شارع گرفتند، خب حالا شاید اشتباه کردند. بله درست است، اما لعل اشتباه کرده باشند. معصوم که نیستند. جواب این است که حساب احتمالات این جا به فریاد ما می رسد. خب اجتماع مال یک نفر، دو نفر، صد نفر، دویست نفر، هزار نفر، بله. اما توی امور حسی نه امور عقلی و برهانی و استدلالی. توی امور حسی وقتی میلیون ها انسان که معاصر با معصومین بودند در طول این دویست و پنجاه سالی که معصوم علیه السلام در بین مردم حضور داشته، حضور ظاهری داشته که می شناختند و می توانستند بروند سؤال کنند بفهمند، آیا می شود همه این ها در این امر اشتباه کرده باشند. یعنی همه اشتباه فهمیدند تقلید درست است؟ همه اشتباه فهمیدند که به خبر ثقه می شود برای دریافت احکام و این که امام صادق چی فرموده، اکتفا کرد؟ همه اشتباه کردند؟ بنابراین به حساب احتمالات این اشتباه همگانی هم رفض می شود پس مطلب درست می شود.

س: کل حکومت اسلامی معلوم نیست میلیون ها نفر آن موقع زمان معصومین بودند که دسترسی به معصوم داشتند و توی مدینه بودند و این ها، این میلیون ها نفر شیعه نبودند.

ج: نه. در طول دویست و پنجاه سال ...

س: باز هم خیلی کم است.

ج: میلیون ها انسان بودند، میلیون ها شیعه بودند. در طول این مدت داریم می گوئیم. در طول این مدت خب شما می بینید اگر تاریخ یک مقداری انسان نگاه کند، رجال را نگاه کند، بله این ها به هر جوری که می شده ائمه علیهم السلام در شهرها و جاهای مختلف وکلا داشتند، بعد این وکلا خدمت ائمه می رسیدند، سؤال می کردند.

س: پس خود مردم نبودند.

ج: چرا این جوری بود که یا خودشان مستقیماً خدمت ائمه می رسیدند، حج می رفتند، خب ائمه حج مشرف می شدند. در حج خیلی سؤال و جواب ها کردند. یا افرادی که به حج می رفتند می گفتند این ها را سؤال بکنید. آن ها وقتی برمی گشتند می گفتند. یا خودش وفدهایی می فرستادند و جماعت هایی را می فرستادند برای این که تحقیق کنند، بدانند.

س: این که ردع نمی شود، اگر سؤال را بیرسیم که ...

ج: چی؟

س: شما می خواهید از عدم ردع معصوم...

ج: می گویم ولو از این راه. یعنی مثلاً شما تقلید می کنید می روید خدمت امام می گویید من از زراره پرسیدم این جوروی گفت عمل کردم. امام حرفی به شما نمی زنند. از همین عدم ردع می فهمیم پس راه درست است.

س: اگر نقل شده باشد که روایت است. ما می خواهیم...

ج: نه نقل نیست. مطلب این است که خود معاصرین ائمه از کجا فهمیدند که این راه عقلایی را که دارند در شرع پیاده می کنند غلط نیست، درست است، امام قبول دارد؟ از کجا فهمیدند؟ یک وقت کلام لفظی فرموده، فرموده این راه درست است. یک وقت هم نه، از عدم ردع او فهمیدند. حالا این عدم ردع گاهی ردع جامعه است، گاهی نه ردع شخص است. می بینند آقا این دارد می گوید ما این جور کردیم امام حرفی نمی زد، می گوید من خودم این کار را کردم امام حرفی نمی زنند. پس از این ها می فهمند که... از این عدم ردع ها می فهمند که درست است.

خب می فرماید که «و احتمال خطأ الجميع في هذا الاحراز مع لحاظ معاصرتهم» با معصومین «فیما یزید» در مدت زمانی که افزایش دارد بر دوست سال، منفی است به حساب احتمالات.

إن قلت: که چطور شما این جا می آید می گوید که این احتمال خطا را می خواهید با حساب احتمالات دفع کنید. چرا این حساب احتمالات را در آن دو تای قبلی نیاوردید؟ علتش این است که آن دو تای قبلی ما نمی خواهیم قطع پیدا کنیم، برهان آنی آن جا در راه دوم و سوم. ولی در راه اول می خواهیم برهان اقامه کنیم، برهان باید چی بیاورد؟ باید یقین بیاورد. این است که این جا این امر را اضافه می کنیم؛ حساب احتمالات را این جا اضافه می کنیم، می گویم اگر می خواهی قطع باشد راه اول باید احتمال خطای آن ها را هم دفع کنی، احتمال خطای آن ها را به چی دفع می کنیم؟ به حساب احتمالات.

خب «فهذا القسم ايضاً معتبرٌ بنفس الملاك العلمی المتقدم في القسم الاول و إن كان كشف السيرة عن الموقف الشرعی في القسم الاول أقوى من هذا القسم كما لا يخفى» بله پس همان راهی که در آن قسم اول گفته شد یعنی سیره متشرعهای که مناشی عقلایی ندارد. همان راه در قسم ثانی هم هست. اگرچه این راه در قسم اول اقوی و اشد است تا قسم ثانی. وجه اقواییت و اشدیت چیست؟ این که آن جا اصلاً منشأ عقلایی وجود نداشت. هیچ راهی نداشت جز

این که از شارع تلقی کرده باشند. اما این جا منشأ عقلایی دارد فلذا یک کمی مسأله را تضعیف می‌کند نسبت به آن جا، ولی در عین حال با این که منشأ عقلایی دارد ولی وقتی دقت می‌کنیم باز کاشفیت وجود دارد به همان بیانی که گفته شد که این‌ها بالاخره درست است منشأ عقلایی دارند ولی اگر عمل می‌کنند در حوزه شریعت بما آنه متشرع دارد عمل می‌کند. بما آنه که می‌خواهد عملش مطابق دین باشد دارد عمل می‌کند. پس لامحاله رفته فهمیده که دین چه می‌گوید.

بعد می‌فرمایند «هذا و لكن البيان المذكور إنما يتم اذا فرضنا أن جميع المتشرعة احرز الموقف الشرعي أما اذا فرضنا أن طائفة منهم احرزوا ذلك فلا بد أن يبلغ عددهم إلى حد لا يحتمل خطأ جميعهم في احراز الموقف الشرعي»

خب این جا یک نکته‌ای است که باید به آن توجه کنیم و آن این است که اگر بنا داریم از راه اول حجیت را اثبات بکنیم. این جا باید بدانیم که جمیع متشرعه همه این‌ها چه کردند؟ این‌ها همه‌شان احراز کردند که شارع چه می‌گوید. اما اگر احتمال بدهیم این‌ها یک بخشی‌شان احراز کردند، بقیه از آن‌ها تقلید کردند. خب این جا یقین برای ما حاصل نمی‌شود. چرا؟ چون حساب احتمالات آن وقت پیاده می‌شد که همه باشند. اما اگر نه، صد نفر، دویست نفر فرض کنید رفتند... یعنی آن‌ها می‌گویند ما احراز کردیم بقیه تقلید از آن‌ها دارند می‌کنند. خب در صد نفر که حساب احتمالات پیاده نمی‌شود که، بقیه می‌گویند ما حجت داشتیم، این‌ها می‌گفتند. پس بنابراین این ثابت نمی‌کند. مثلاً الان ما فرض کنید می‌بینیم متشرعه می‌گویند چی؟ می‌گویند حلق لویه، تراشیدن لویه حرام است. متشرعه این را می‌گویند، اما این کاشف از این نیست که شارع هم این حرف را می‌زند. چرا؟ برای این که این متشرعه می‌دانیم، فقهاء گفتند این‌ها اتکا به آن‌ها کردند. آن فقهاء هم این جوری نیست که قول‌شان علم‌آور باشد که. فتوای‌شان، شاید خطا کرده باشند. پس این جا است که آن دلیل اول نمی‌آید. دلیل دوم و سوم البته می‌آید چون حتماً توی آن‌ها این بود که بالاخره این‌ها در مرئی و منظر معصوم بودند، ردع نکرده.

س: محل بحث مگر سیره متشرعه نیست؟

ج: چرا.

س: خب آن موقع که تقلید و این‌ها نبوده.

ج: چرا بوده، تقلید هم بوده.